

## سيطره یافتنی نظری غرب و گسیختگی تولید دانش روابط بین‌الملل در گفتمان ایرانی – اسلامی

محمد جواد رنجکش

استادیار روابط بین‌الملل دانشگاه فردوسی مشهد

ranjkesh@hotmail.com

حمیدرضا کشاورز

دانشجوی کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه فردوسی مشهد

hkeshavarz1365@yahoo.com

### چکیده

دانش روابط بین‌الملل به لحاظ دیرینه‌شناسی واجد دو خصیصه است؛ از یک سو گذشته حیات این رشته علمی به صورت مدون و آکادمیک به یک قرن نمی‌رسد و از سوی دیگر، در حوزه نظریه‌پردازی و اصول و کلیات، بسیار وامدار و مرهون اندیشه و فلسفه سیاسی، به‌ویژه سنت‌غرب و سنت‌یونانی – هلنی است. علی‌رغم پشتوانه فکری غنی اندیشه سیاسی در نزد صاحب‌نظران و اندیشمندان ایرانی و مسلمان که البته به میزان قابل توجهی محصول تعامل و بددهستان‌های جریان‌های فکری – فلسفی اسلامی و یونانی است، جریان اندیشه‌ورزی و نظریه‌پردازی در حوزه روابط بین‌الملل در مکتب ایرانی – اسلامی عقیم یا حداقل ناقص است. از این روی، این انبان مغتنم و ارزشمند در بازیابی خود در عرصه نظری روابط بین‌الملل، همواره ناکام بوده و نتوانسته خود را در قالب نظریه‌ای در باب روابط بین‌الملل بازنمایی کرده و راهنمای محققان و دانش‌اندوزان این رشته باشد. مقاله حاضر با رویکردی انتقادی نسبت به هژمونی غرب در این عرصه، به‌دبیال ارائه الگویی

بدیل در این حوزه است.

## کلیدواژگان: روابط بین‌الملل، نظریه‌پردازی، سیطره نظری، اندیشه سیاسی، اسلام، ایران

### مقدمه

رشته روابط بین‌الملل به‌طور اعم در سایر مناطق غیرغربی جهان و به‌طور اخص در ایران، در وضعیت نابسامانی به‌سر می‌برد و نیازمند توجه بیشتر از سوی سیاست‌گذاران و اندیشمندان این حوزه است. این روند تا جایی ادامه دارد که تا کنون هیچ قرائت خاصی از گفتمان ایرانی – اسلامی روابط بین‌الملل در ایران مطرح نشده است و آنچه مورد پژوهش و بررسی قرار گرفته، مجموعه‌ای است ناشی از گرفته از روند سنت متعارف در این حوزه. لذا باید اذعان کرد که در ایران آنچه تا به امروز مطرح شده، استفاده از منابع غربی روابط بین‌الملل بوده که این روند در درجه نخست ناقص، در وهله دوم خودناباورانه و سوم آنکه فاقد خصیصه نقادانه است. مجموعه عوامل فوق سبب شده تا نگارندگان به این باور دست یابند که آنچه در ایران به عنوان رشته روابط بین‌الملل شناخته شده است، بیشتر متأثر از ساختار و بافتار فکری- فرهنگی غرب بوده و کمتر از منظر دیگران به این حوزه از علم نظر شده است. مواردی نظیر هژمونیک بودن نظریه‌های غربی روابط بین‌الملل، احساس بی‌نیازی به نظریه‌پردازی بومی، جدیدبودن رشته روابط بین‌الملل در ایران، فقدان حلقه‌های بحث و مناظره میان اندیشمندان، محافظه‌کاری محققان، فقدان ارتباط میان محققان و سیاست‌گذاران، نبود ارتباط مؤثر با جامعه علمی بین‌المللی و مواردی از این دست از جمله دلائل عدم تولید یا بومی‌شدن رشته روابط بین‌الملل در ایران است. با این حال، به‌نظر می‌رسد امروزه شکل‌گرفتن مباحث جدی در حوزه بومی‌سازی علوم، به‌ویژه علوم انسانی، سبب تقویت این امر شده است که هر چند جریان اندیشه‌ورزی و نظریه‌پردازی در این رشته در غرب در اوایل قرن بیستم به بعد به‌واسطه سیطره و غلبه‌ای که در حوزه علوم پیدا کرد، مانع از ظهور و بُروز سایر قرائتها و گفتمان‌های رقیب شد و القاگر بلا منازع بودن آن است، اما به‌نظر می‌رسد می‌توان با تلاشی جامع و همه‌جانبه و البته

بین رشته‌ای، گفتمان ایرانی-اسلامی از رشته روابط بین‌الملل را مطرح کرد. مقاله حاضر در صدد است تا به این سؤال پاسخ گوید که «دلایل عدم تولید یک نظریه اسلامی- ایرانی از روابط بین‌الملل در سال‌های اخیر چه بوده است؟»

## سیری در مطالعه نظری روابط بین‌الملل

نسبت به چگونگی مطالعه و نظریه‌پردازی در رشته روابط بین‌الملل اجماع نظری وجود ندارد. گرچه تکوین این رشته تا حد زیادی مرهون وقوع جنگ جهانی اول و دوم است، اما عمدۀ تحولات آن ناشی از بُروز وقایع مختلفی است که به‌طور فزاینده‌ای بر پیچیدگی این رشته افزوده است (سیف‌زاده، ۱۳۸۶: ۱۷ و ۱۹). در اواخر جنگ جهانی اول، شخصیت‌های برجسته‌ای خواستار پایه‌گذاری مطالعات دانشگاهی در زمینه روابط بین‌الملل بودند (لينک‌ليتر، ۱۳۸۵: ۱)، اما با وجود این تلاش‌ها، شکل‌گیری رشته روابط بین‌الملل به عنوان یک رشته کاملاً مستقل، مجزا و منسجم به دوران بعد از جنگ جهانی دوم باز می‌گردد. (زرگر، ۱۳۸۸: ۱۲) در سال‌های بین دو جنگ جهانی، زمینه برای رشد این رشته مطالعاتی فراهم شد، اما این تلاش‌ها در آن دوره عمدتاً در چهارچوب رشته‌هایی مانند علوم سیاسی، تاریخ و تاریخ دیپلماسی قرار داشت. (سریع‌العلم، ۱۳۷۱: ۱۳) تا قبل از پایان جنگ جهانی دوم، مطالعات مربوط به رشته روابط بین‌الملل در قالب اندیشه‌ها و تفکرات سیاسی و همچنین تجزیه و تحلیل رویدادهای بین‌المللی براساس بررسی‌های روزنامه‌ای و تاریخ‌نگاری صورت می‌گرفت و عموماً نظم و استمراری نداشت. بر این اساس، عرصه مطالعات روابط بین‌الملل زمانی جولانگاه مورخان و روزنامه‌نگاران و گاه نیز قلمرو حقوقدان‌ها و علمای اخلاق و سردمداران آن بوده است. (قوام، ۱۳۸۶: ۶) نوشه‌های اولیه در حوزه روابط بین‌الملل عمدتاً متوجه ارائه دستورالعمل به سیاست‌گذاران بودند که از آن جمله می‌توان به آثار افرادی نظیر منسیوس - فیلسوف چینی سده چهارم پیش از میلاد - و کاتیلیا - یکی از نخستین وزیران چاندار گوپتا، امپراتور هند - اشاره کرد. (هالستی، ۱۳۸۸: ۹) البته برخی صاحب‌نظران که تحت تأثیر متفکران

(۱۹-۲۰)

### مناظرات نظری رشته روابط بین‌الملل

مطالعه سیر نظریه‌پردازی در رشته روابط بین‌الملل نشان‌دهنده نوعی حرکت از ماده‌گرایی به سمت معناگرایی است؛ یعنی اگر نظریات سنتی روابط بین‌الملل نظری رئالیسم و لیبرالیسم، بیشتر بر ابعاد مادی وجود تأکید می‌کردند، اما شکل‌گیری مناظرات درونرشته‌ای روابط بین‌الملل، به‌ویژه از دهه ۱۹۸۰ به بعد و مطرح شدن نظریاتی چون مکتب انگلیسی و سازه‌انگاری، بیان‌کننده ظهور نوعی معناگرایی در ادبیات این رشته است. از این روی باید اذعان کرد که مجموعه اختلافات در حوزه نظریه‌پردازی در رشته روابط بین‌الملل، موجبات بُروز مناظرات مختلف و متعددی را در این رشته علمی فراهم آورد، تا جایی که برخی اندیشمندان نظری کارل دویچ، این مناظرات را به چهار موج تقسیم می‌کنند. در موج اول، این حوزه برای مدت مديدة عرصه انصصاری حقوق‌دان‌های بین‌المللی بود. موج دوم نیز در پی دو امر پدیدار شد؛ یکی آشکار شدن تاریخ دیپلماسی در پی گشايش بسیاری از بایگانی‌های دولتی پس از جنگ جهانی اول،

و دیگری گرایش به سمت سازمان‌های بین‌المللی در پی تجربه جامعه ملل. در موج سوم، محققان به اقتباس پاره‌ای از روش‌ها و یافته‌های مناسب سایر علوم اجتماعی و رفتاری به‌ویژه روان‌شناسی، انسان‌شناسی اجتماعی و جامعه‌شناسی پرداختند. موج چهارم که پس از پایان جنگ جهانی دوم تقویت شد و هنوز هم ادامه دارد، به کاربرد مفاهیم مربوط به تحقیقات تحلیلی و کمی و همچنین روش‌های تطبیقی پرداخته است. در این موج، از طریق اقتباس از علم اقتصاد، ریاضیات، تحلیل سیستم‌ها و حتی به‌طور غیرطبیعی از علم رفتارشناسی، قاعده‌پردازی‌های برجسته‌ای صورت گرفته است. (فرانکل، ۱۳۷۱: ۴۰-۳۹) از سوی دیگر، می‌توان نظریه‌های روابط بین‌الملل را از حیث روشی و محتوایی نیز در قالب چهار مناظره به‌شرح زیر مطالعه کرد:

مناظره اول را میان آرمان‌گرایان و واقع‌گرایان می‌دانند که گفته می‌شود این مناظره بیشتر بُعدی هستی‌شناختی داشته است. در این مناظره، اختلاف بنیادین در مورد سرشت نظام سیاسی بین‌الملل و انگیزه‌های رفتار دولت‌ها بود. آرمان‌گرایان بر آن بودند که با ایجاد ابزارهای نهادین بین‌المللی و اجتناب از دیپلماسی مخفی و جایگزین ساختن مشارکت عمومی در سیاست خارجی، می‌توان به صلح و امنیت بین‌المللی دست یافت. در مقابل، واقع‌گرایان بر همیشگی بودن مبارزه قدرت، عدم امکان ریشه‌کن ساختن جنگ در زندگی بین‌المللی، تعارض منافع دولت‌ها و ... تأکید داشتند. به بیان مغروری، این مناظره عمدتاً محدود به تعیین حوزه یا موضوع رشته روابط بین‌الملل بود و با شکست عملی دیدگاه آرمان‌گرایان در ترتیبات نهادین پس از جنگ جهانی اول و وقوع جنگ جهانی دوم به پایان رسید.

مناظره دوم، در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ شکل گرفت. آنچه در مناظره دوم شاهد آن بودیم، در ابعادی جنبه معرفت‌شناختی و در ابعادی جنبه روش‌شناختی داشت و اختلاف، میان دو گروه بود: از یک سوی، رفتار‌گرایانی که بر «تلاش نظام یافته برای پیدا کردن الگوهای سیاسی از طریق تدوین نظریه تجربی و تحلیل تکنیکی» تأکید داشتند، راه رسیدن به شناخت را از طریق گردآوری داده‌های قابل مشاهده، نظم بخشیدن به داده‌ها

از طریق ارائه فرضیه و آزمون تجربی فرضیه‌ها می‌دانستند؛ از سوی دیگر، سنت‌گرایانی (آرمان‌گرایان و واقع‌گرایان) که با تکیه بر تاریخ، فلسفه، تجربه فردی و اشراق، بر عدم امکان استفاده از تکنیک‌های پژوهشی کمی‌گرایانه علوم تجربی در حوزه روابط بین‌الملل تأکید می‌کردند. در واقع، با رشد و گسترش روش‌های علمی در مطالعات اجتماعی و همچنین غلبه انقلاب رفتاری یا رفتارگرایی، در مقابل آنچه «سنت‌گرایی» هر دو گروه آرمان‌گرایان و واقع‌گرایان تلقی می‌شد، تلاش برای «علمی ساختن» روابط بین‌الملل آغاز شد که این امر به ظهور موج «رفتارگرایی» در روابط بین‌الملل انجامید. هواداران موج علم‌گرایی یا رفتارگرایی در روابط بین‌الملل تأکید داشتند که «سنت‌گرایی» حاکم بر اندیشه‌های واقع‌گرایان سنتی و آرمان‌گرایان، با در هم آمیختن مباحث وجودی و هنجاری یا جنبه تجویزی دادن به نظریه‌ها، عدم توجه به کاربرد روش‌های علمی در گردآوری و تحریه و تحلیل داده‌ها، عدم توجه به سطح تحلیل داده‌ها، برخورد گزینشی با داده‌های تاریخی، اتکای بیش از حد بر تاریخ، فلسفه و ... باعث عدم رشد علمی روابط بین‌الملل شده است. آن‌ها همچنین اعتقاد داشتند با اتخاذ روش‌های علمی، ارائه تبیین‌های علمی متکی بر فرضیه‌های قابل وارسی، کمی‌گرایی، استفاده از تاریخ به عنوان آزمایشگاهی برای علم روابط بین‌الملل و ... می‌توان «روابط بین‌الملل» را نیز مانند سایر حوزه‌های شناخت، «علمی» کرد. در مقابل، سنت‌گرایان بر آن بودند که اتخاذ روش‌های علمی چیزی بر دانش ما از روابط بین‌الملل نخواهد افزود و حتی این «علم‌گرایی» چیزی جز بازگشت آرمان‌گرایی در پوششی موجه به نام علم نیست. برآیند مناظره دوم، سلطه ناقص روش‌های رفتارگرا و تحقیقات اثبات‌گرایانه در روابط بین‌الملل بود.

در مورد مناظره سوم، ظرف زمانی آن و طرف‌های اصلی درگیر در آن، اتفاق نظر چندانی وجود ندارد. برخی مناظره سوم را میان رفتارگرایی و پسارفتارگرایی می‌دانند و بر آئند که از اواخر دهه ۱۹۶۰ با روشن شدن محدودیت‌های رهیافت علمی، تمایل به استفاده از هر دو رهیافت سنتی و علمی به تناسب موضوع و شرایط خاص در قالب پسارفتارگرایی، در مقابل رفتارگرایی، شکل گرفت. برخی به مناظره میان واقع‌گرایان یا

کل سنت «دولت محور» و رهیافت وابستگی متقابل یا فراملی‌گرایی با تأکید آن بر تعدد کنشگران و اهمیت کنشگران غیردولتی توجه دارند. مایکل بنکس این مناظره را میان سه پارادایمی می‌داند که در بالا به آن‌ها اشاره شد. ویور نیز آنرا میان سه پارادایم واقع‌گرا، لیبرال و رادیکال می‌داند. از این منظر، مناظره سوم بر سر تعیین این امر است که آیا پارادایم واقع‌گرا نسبت به پارادایم‌های رقیب و بدیل از کفایت لازم برخوردار است یا نه. در اینجا تأکید بر آن است که بر خلاف مناظره دوم که هر دو طرف آن مفروضه‌های بنیادین واحدی درباره نظام بین‌الملل داشتند، در مناظره سوم این مفروضاتِ مربوط به ساختار نظام و سرشت آن، کنشگران اصلی و رابطه میان سیاست داخلی و بین‌المللی است که محل نزاع قرار گرفته است و به همین دلیل از همه مناظرات مهم‌تر تلقی می‌شود. در برداشتی دیگر از مناظره سوم، این بار بحث اصلی میان نوواقع‌گرایان و متقدان پسالتیات‌گرا-شامل نظریه‌های انتقادی، جامعه‌شناسی، جامعه‌شناسی تاریخی، پساتجددگرا و فمینیستی - است. وجه اشتراک متقدان نیز تمایل به آشکار ساختن دستور کار سیاسی موجود در نوواقع‌گرایی به‌ظاهر علمی است. این مناظره بیشتر ماهیتی فرانظری دارد و در مورد بنیان‌های هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی رشته روابط بین‌الملل است. یکی از مهم‌ترین محورهای آن نیز تفکیک میان کسانی است که شناخت را برساخته اجتماعی می‌دانند و کسانی که این برداشت را ندارند. یکی دیگر از محورهای مناظرات جاری در روابط بین‌الملل، امکان یا عدم امکان مطالعه علمی روابط بین‌الملل است. در یک سوی مناظره، جریان اصلی با نوعی علم‌گرایی (کم و بیش تعديل شده) قرار دارد که مبنی بر فرض امکان شناخت عینی، جدایی سوژه و ابژه، جدایی واقعیت و ارزش، امکان نیل به حقیقت و ... و قائل به وجود بنیان‌های مستحکم برای شناخت و به بیانی، «شالوده‌گرا» است. در سوی دیگر، ضدشالوده‌گرایان قرار دارند که اساساً منکر امکان شناخت و یافتن بنیانی برای داوری در مورد دعاوی مربوط به حقیقت یا صدقند، جدایی سوژه و ابژه و تفکیک میان واقعیت و ارزش را نفی می‌کنند و بر آنند که چیزی جز «رزیم‌های حقیقت» وجود ندارد که دعوای صدق ویژه‌ای را در بسترهاي خاص زمانی و مکانی مشروعیت



را قادر به نیل به شناخت می‌دانند و کنشگران را نیز خردورز تلقی می‌کنند و از سوی دیگر، بازاندیش گرایان – مانند نظریه پردازان انتقادی، پساستار گرایان و فمینیست‌ها – که بر اجتماعی بودن واقعیت و نقش معنا، گفتمان، زبان و رویّه‌های انسانی در شکل دادن به آن تأکید دارند و اغلب دارای نگاهی انتقادی به دانش و علم مدرن هستند، دانست. به نظر ویور، رابطه میان برداشت‌های این دو گروه از قیاس‌نپذیری (که وجه شاخص مناظره میان پارادایمی بود) به جنگ رسیده است. (مشیرزاده، ۱۳۸۶: ۲۳-۱۷)

به این ترتیب و همان‌گونه که ذکر آن رفت، با رشته‌ای مواجه هستیم که عملاً تعدد و تکثر دیدگاه‌های نظری به ویژگی معرف آن تبدیل شده است، اما آنچه در این بین از اهمیت بسیاری برخوردار است و توجه به آن ضروری می‌نماید، در نظر گرفتن این نکته است که هر یک از نظریات و مناظرات ذکر شده در عرصه روابط بین‌الملل دارای پشتونهای از اندیشه‌های سیاسی و فلسفی بوده‌اند که در شکل‌دهی به این نظریات نقش بر جسته‌ای را ایفا کرده‌اند. برای مثال، اندیشه‌های افرادی نظیر کانت و باتیز را می‌توان در شکل‌گیری نظریات لیبرالیسم مهم دانست، یا از تأثیر دیدگاه‌های هابز و ماکیاول در مطرح شدن نظریات رئالیسم نام برد؛ حتی می‌توان از تأثیر دیدگاه افرادی نظیر هابرمانس، مارکوزه و هورکهایمر در مطرح شدن نظریات مکتب فرانکفورت یاد کرد و یا تأثیر اندیشه‌های هگل و نیچه را در شکل‌گیری نظریات پست‌مدرنیسم مهم دانست. با توجه به مثال‌های مذکور، می‌توان چنین برداشت کرد که دیدگاه‌ها و نظریات سیاسی اندیشمندان مختلف در شکل‌دهی به ابعاد هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی نظریات روابط بین‌الملل مؤثر بوده است. اهمیت این مسئله زمانی بیشتر خودنمایی می‌کند که به بررسی سیر اندیشه‌های فلسفی – سیاسی در اسلام بپردازیم؛ چرا که منابع موجود در حوزه اسلام، حکایت از وجود نظریات و اندیشه‌های فلسفی – سیاسی بی‌شماری در حوزه‌های سیاست و حکومت دارد که از آن جمله می‌توان به دیدگاه‌ها و اندیشه‌های افرادی نظیر ماوردي، غزالی، فارابی، ابن‌خلدون و ملا صدر اشاره کرد که هر کدام مطالب بی‌شماری را در این حوزه از خود به یادگار گذاشته‌اند. علی‌رغم این انبان مغتنم و گرانبها، تا به امروز هیچ

بهره قابل قبول و در خور توجهی از این توشه ارزشمند جهت نظریه پردازی ایرانی - اسلامی از روابط بین‌الملل صورت نپذیرفته است. لذا نوشتار حاضر بر آن است تا از این مسئله پرده بگشاید که گرایشات غرب‌گرایانه در حوزه نظریه پردازی روابط بین‌الملل، به معنای عدم توانایی سایر فرهنگ‌ها برای بیان قرائت‌های خاص خود از روابط بین‌الملل نبوده و نیست. در ادامه و با بررسی رویکرد هژمونی غرب به علوم، چگونگی این روند را تبیین خواهیم کرد.

یکی از موضوعاتی که در سال‌های اخیر مناظرات نظری را در رشته روابط بین‌الملل تحت تأثیر قرار داده، بحث در مورد اهمیت، امکان‌پذیری و مطلوبیت نظریه پردازی‌های غیرغربی در این حوزه است. براساس دیدگاه علم‌گرایانه سنتی، علم به عنوان شناختی عینی در نظر گرفته می‌شود که جنبه جهان‌شمولی و حتی کم و بیش فرازمانی و فرامکانی دارد. از این منظر، نظریه نیز به عنوان تلاشی فکری تلقی می‌شود که شواهد و واقعیت‌های تجربی در نهایت، ملاک داوری درباره آن خواهند بود. در نتیجه، علی القاعده در هر حوزه‌ای نظریه‌ای مطلوب و غایی وجود دارد که می‌تواند بهترین تبیین‌کننده واقعیت در آن حوزه باشد.

نگاهی به وضعیت موجود روابط بین‌الملل در اواخر دهه ۱۹۹۰ نشان می‌دهد که هیچ نظریه‌ای در روابط بین‌الملل از موقعیت مسلطی برخوردار نیست که ناشی از پذیرش کم و بیش همگانی آن باشد. از یک سو، در جریان اصلی خرد‌گرایانه، شاهد تداوم موجودیت دو دیدگاه اصلی نوواقع‌گرایی و نولیبرالیسم هستیم. مناظره نولیبرال و نوواقع‌گرا درباره دستاوردهای مطلق و نسبی همچنان کم و بیش مطرح است؛ هر چند از موضوعی نظری به موضوعی تجربی تبدیل شده است. از سوی دیگر، جریان مخالفِ جریان اصلی نیز به حیات خود ادامه می‌دهد. در این جریان انتقادی، تداوم نسبی نقد علیه جریان اصلی مشاهده می‌شود. در عین حال، مناظره‌هایی در درون جریان انتقادی و نیز با تلاش‌هایی برای نزدیکی دیدگاه‌ها به هم شکل گرفته است. به علاوه، بر خلاف دهه ۱۹۹۰، اکنون توجه بیشتر جریان انتقادی به مشکلات در روابط بین‌الملل است، نه مبانی نظری و

مباحث به اصطلاح فلسفی. (مشیرزاده، ۱۳۹۰: ۱۶)

در کل، کثرت نظری و فرانظری را می‌توان ویژگی سرشت‌نمای روابط بین‌الملل از پایان دهه ۱۹۹۰ دانست که ویژگی‌های آن عبارتند از: ۱. حل نشدن مشکلات فلسفی و فلسفه علم؛ ۲. شکست در ادغام یا همگرایی میان رویکردها؛ ۳. تمایل به آغاز نکردن از مسائل فلسفی؛ ۴. توجه بیشتر به مشکلات و مسائل روابط بین‌الملل. و نتیجه عبارت است از پذیرش لزوم همزیستی دیدگاه‌ها و پذیرش وضعیت تکثیر و تلاش برای یافتن راه‌های امکان‌پذیری این امر همزیستی و تکثیر دیدگاه‌ها.

در این میان، در سال‌های اخیر از غرب‌محوری رشته روابط بین‌الملل انتقاد شده و به موازات آن، توجه به نظریه‌پردازی غیرامریکایی و فراتر از آن غیرغربی جلب شده است. در حال حاضر مجموعه دانش روابط بین‌الملل واجد عناصر پنج‌گانه هویت‌گرایی پس‌استعماری، جهان‌گرایی اسلامی - ایرانی، عمل‌گرایی آمریکایی، همبستگی آسیایی و صلح‌گرایی اروپایی است، (مسعودی، ۱۳۸۹: ۷۰) اما اقدام و توفیق عملی در جهت تولید دانش بومی و ساخت نظریه‌های بومی، بی‌تردید وابسته به زمینه‌های گفتمانی، نهادی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی هر جامعه‌ای است که این نظریه‌ها بالقوه یا بالفعل در آن‌ها تولید می‌شوند.

از آنجایی که غرض این نوشتار، چرایی فقدان نظریه‌پردازی‌های غیرغربی است، ابتدا به بررسی دلائل نظری این امر از منظر دیدگاه‌های انتقادی و پست‌مدرنیستی پرداخته و سپس به زمینه‌های اندیشه سیاسی اسلام اشاره می‌شود که می‌تواند در راستای نظریه‌پردازی ایرانی - اسلامی در روابط بین‌الملل مثمر ثمر واقع شود.

### دانش غربی و سلطه چشم‌انداز

دانش غربی محصول دوران توسعه‌طلبی اروپا و سلطه بر جهان است. شناخت غرب از خود، طی مقولات و فرض‌هایی محقق شد که بر محور خود استوار بود و اساساً متفاوت با مقولات و فرض‌هایی بود که شناخت دیگری شکل می‌داد. شاخه‌های علوم

اجتماعی که با انگیزه شناخت فرهنگ‌ها و مردم غیرغربی به وجود آمد، مبنی بر مقولات و اشکالی از تحلیل هستند که اساساً و به طور خاص برای فهم دیگران طرح شده بودند؛ چنانچه قوم‌شناسی نخستین، برای شناخت فرهنگ‌های غیرغربی (بدوی) به وجود آمد. بنابراین، دورنمای نهفته در این جهت‌گیری، به سرعت آشکار می‌کند که چگونه ارزش‌های شکل‌گرفته درون دانش پژوهشی ثبت شده، می‌تواند قضاوت‌ها و تباین فرهنگی میان خود و دیگری (بدوی و متمدن، عقب‌مانده و پیشرفته، سنتی و مدرن) را به وجود آورد، تا توجیه‌گر اقدامات غربی‌ها در جهان غیرغربی باشد. بر همین اساس، شرابی از هوسرل یاد می‌کند که تأکید داشت تنها انسان اروپایی حق و امتیاز تاریخی فلسفیدن را دارد و فرهنگ‌های غیرغربی، بدوی، ماقبل‌دانش و بی‌ظرفیت برای تأملات فلسفی هستند. مفروض هوسرل این بود که چشم‌انداز اروپایی دارای اولویت و تفوق کیفی است و این مسئله ضرورتاً به نوعی تعمیم و عالم‌گیر بودن گرایش پیدا می‌کند.

در مورد رشته روابط بین‌الملل و نظریه‌پردازی در این حوزه، باید گفت که از دهه ۱۹۸۰ م به بعد توجهی خاص و بررسی‌هایی جدی در مورد دانش صورت گرفت، در حالی که قبل از آن چنین نبود. با ظهور نظریه انتقادی و پست‌مدرنیسم، با طرح سؤال‌هایی درباره دانش، سکوت شکسته شد. پاسخ و گمانه‌های متافیزیکی که دانش را هدایت و چهارچوب‌بندی می‌کرد، به جنبه‌های بنیادین نظریه روابط بین‌الملل بدل شد. از سال ۱۹۸۸، همان‌طور که در دریان بیان می‌کند، «روابط بین‌الملل دستخوش نقی شناخت‌شناسانه شد که زبان، مفاهیم، روش‌ها و تاریخ (گفتمان مسلط) آن را که شکل‌دهنده و هدایت‌کننده سنت فکری آن بود، زیر سؤال برد» (در دریان، ۱۹۸۸: ۱۸۹) به جای آنکه مسایل شناخت‌شناسانه و جهان‌شناختی (اصول مربوط به بودن یا چیزی بودن) صحیح فرض شود، حال به نظر می‌رسد این رشته به پژوهشی جوهری در این باره بدل شده است که چگونه می‌توان این مسایل را در دیگر سنت‌های فکری رقیب مورد توجه و نظر قرار داد».

نظریه‌های انتقادی و پست‌مدرن، در مقابل تجربه‌گرایی، معتقد به اهمیت اندیشه دانش،

بازنمایی و ایدئولوژی در پایه‌گذاردن واقعیات سیاسی و اجتماعی هستند، اما در مقابل ایده‌آلیسم انتزاعی فلسفی، این نظریه تأکید می‌کند که قلمرو دانش پیشاپیش به وسیله روابط مسلط قدرت شکل گرفته و تا اندازه‌ای به خدمت آن در آمده است. یکی از موضوعات مورد نظر فوکو<sup>۱</sup> جای دادن تولید دانش و حقیقت در مرکز تحلیل‌های سیاسی و اجتماعی است و جدا کردن تولید دانش از تولید قدرت. خلاصه اینکه، میان تکنیک‌های دانش و راهبردهای قدرت غیریت وجود ندارد. (فوکو، ۱۹۸۷: ۹۸) فوکو این را قاعده درون‌ماندگاری<sup>۲</sup> نامیده است. براساس این قاعده، یک ترکیب مستحکم عمومی میان شیوه‌های تفسیر و عملیات قدرت وجود دارد. آن‌ها به طور دوچاره از هم حمایت می‌کنند. وظیفه ما این است که بینیم چگونه عملیات قدرت با كالبدی‌های وسیع‌تر سیاسی و اجتماعی جهان مدرن متناسب شده و تطبیق داده می‌شوند. کدام یک از انواع دانش و اشکال غالب قدرت از آن برخاسته، تبعیت کرده و مشروعیت خود را از آن گرفته است؟ چگونه دانش بر شکل گرفتن «صورت‌های مسلط ذهنیت» و زمینه‌های عمل دلالت می‌کند؟ این‌ها سؤال‌هایی هستند که امکان بررسی دقیق رابطه قدرت - دانش را به وجود می‌آورند. نظر فوکو بر این است که فرآیند واحدی از یک آرامش یا تشکیلات شناختی - قضایی از یک سو و دانش انسان از سوی دیگری در زیرزمین تاریخ زندان است؛ به عبارت دیگر، زندان عبارت است از استحکام جامعه مدرن و شیوه‌های مدرن در ک جهان بشری.

در ادبیات پست‌مدرن، به این مسئله از چشم‌انداز تبارشناصی<sup>۳</sup> نگاه شده است. تبارشناصی به بیان ساده، یک روش تفکر تاریخی است که اهمیت روابط قدرت دانش را تعیین و مشخص می‌کند. تبارشناصی، شکلی از تاریخ است که آن چیزهایی را که می‌توانند فراتر از تاریخ اندیشیده شوند، تاریخی می‌کند. از جمله آن چیزها یا اندیشه‌هایی که در نوشتمن و ساختن تاریخ مدفون شده، پوشیده مانده و یا از نظر کنار گذاشته شده‌اند، به یک معنا به

1. Foucault

2. Rule of Immanence

3. Genealogy

«تألیف ضدتاریخ‌ها» مربوط می‌شود که روشن می‌کند آنچه تاریخ را به عنوان یک روایت متحده و آشکار با سرآغاز، میانه و پایان روشن ممکن می‌سازد، چگونه فرآیندهای کنار گذاردن و پوشاندن امور را محقق می‌کند. از منظر تبارشناسانه، تاریخ بشر، گواه افشاءی تدریجی حقیقت و معنی نیست، بلکه صحنه بازی مکرر و بی‌پایان سلطه‌هاست. (همان: ۲۲۸)

تاریخ به عنوان مجموعه‌ای از سلطه‌ها، تحمیل‌ها و تزویرها در داش و قدرت به پیش می‌رود و وظیفه تبارشناس این است که تاریخ را بشکافد تا خط سیرهای متنوعی را که برای ساختن ذهنیت‌ها، عینیت‌ها، زمینه‌های عملی و قلمروهای دانش پرورش یافته یا مسدود شده‌اند، آشکار کند.

جدای از این، تبارشناسی مویدیک «چشم‌انداز‌گرایی»<sup>۱</sup> است که توانایی و ظرفیت شناخت ریشه‌ها و معانی عینیت تاریخی را رد می‌کند. رویکرد تبارشناسانه، گرایش ضد ذات‌گرا دارد و موافق آن است که هر دانش در یک زمان و مکان خاص شکل گرفته و از یک چشم‌انداز ویژه برخاسته است، موضوع دانش به‌وسیله یک زمینه سیاسی و تاریخی شکل گرفته، پرورش داده شده و محدود و مقید شده است تا با مفاهیم ویژه و طبقات و مقولات دانش، ایفای نقش کند. دانش هرگز بی‌قید و شرط نیست. نتیجه عدم تجانس در شرایط و زمینه‌های موجود این است که نمی‌توانیم چشم‌اندازی واحد و ارشمیدسی داشته باشیم که دیگر دیدگاه‌ها را مغلوب سازد. حقیقتی وجود ندارد، تنها دیدگاه‌های رقیب و «رژیم‌های حقیقت» وجود دارد. (دیوتیاک، در دریان، ۱۳۸۰: ۱۸۸)

فوکو عنوان می‌کند که چگونه باورهای برگرفته از شأن و مقام حقیقت، عملکرد و نهادهای اجتماعی را شکل می‌دهند. این نوع بررسی و توجه به رژیم حقیقت، به روشنی از جستجوی حقیقت فی‌نفسه متمایز است و تأکید می‌کند که چگونه رژیم‌های حقیقت تنها به‌وسیله رژیم‌های جایگزین برتر، مقهور می‌شوند. پیکارهایی میان و در درون رژیم‌های حقیقت وجود دارد که از طریق آن‌ها سلسله‌مراتب‌ها پدیده آمده و قواعدی به پایه‌های

۱. Perspectivism

دانش تحمیل می‌شود. پست‌مدرنیسم به بررسی راه‌هایی پرداخته که در آن یک چشم‌انداز (دیدگاه) دست به ایجاد نمایندگی می‌زند و با حاشیه‌ای کردن دیگر دیدگاه‌ها، به سلطه و مشروعيت انحصاری دست می‌یابد.

روابط بین‌الملل به عنوان یک رشته دانش، از جداول‌های گوناگون پیرامون رژیم‌های حقیقت در امان نیست. روابط بین‌الملل به متابه صحنه کارزار میان نمایندگی‌های متعارض باقی مانده که در آن بعضی بر دیگری تفوق می‌یابند. هدف پست‌مدرنیسم دستیابی به بازنمایی صحیح روابط بین‌الملل نیست، بلکه رسیدن به یک بررسی انتقادی از این است که چگونه بازنمایی‌هایی ویژه، جریان یافته و موفق به تولید تأثیرات علمی سیاسی می‌شوند.

در روش تبارشناسانه، استیو اسمیت<sup>۱</sup> به ما یادآوری می‌کند که رشته‌ها «زمینه‌های پیکار میان تفسیرهای رقیب» هستند. هر چند یک «تصویر خود» مسلط در رشته روابط بین‌الملل وجود دارد، اما این «تصویر خود» تنها با کنار گذاردن جایگزین‌ها به سلطه دست یافت و تعارضات قدرت را که ذهنیتی را به عنوان «تصویر خود» جا می‌اندازد، پوشانده است. هیچ تصویر یگانه‌ای از خود موجود نیست، بلکه در یک رشته، تصاویر رقیبی از خود وجود دارند. «از منظر تبارشناسانه، نظریه بین‌المللی بیش از آنکه یک رشته خودمنخار» و «طبيعي» با مجموعه‌ای از بخش‌های باز و آشکار باشد که به توضیح واقعیت نزدیک‌تر می‌شود، تجلی تاریخی مجموعه‌ای از تفاسیر متعارض است که وحدت و هویت آن‌ها، محصول (تفسیر) پیروز در این درگیری است». (اسمیت، ۱۹۹۵: ۶) تفاوت میان روابط بین‌الملل و دیگر رشته‌ها به سرکوب کردن اختلافات درونی آن بستگی دارد.

مفهوم دیگری که در این مقاله مورد استفاده قرار می‌گیرد، مفهوم «شالوده‌شکنی» است. شالوده‌شکنی یک سبک و روش عمومی است که به طور ریشه‌ای آنچه مفاهیم و تضادهای مفهومی را تثبیت می‌کند، بر هم می‌زند. اصلی‌ترین نکته شالوده‌شکنی، این است که اثرات و هزینه‌های تولیدشده به وسیله همسازی تضادها مشخص شود تا رابطه انگلی

میان اصطلاحات متضاد مسدود نشود و برای جابه‌جایی و جانشین ساختن آن‌ها تلاش شود. براساس نظر دریدا، تضادهای مفهومی هرگز به روشنی ختنی نیستند، بلکه به ناچار سلسله مراتبی‌اند. یکی از دو اصطلاح متضاد، نسبت به دیگری رجحان و برتری دارد. این اصطلاح ممتاز، بر حضور، اولویت برخورداری، خالص بودن یا هویتی دلالت می‌کند که دیگری فاقد آن است. به طور خلاصه شالوده‌شکنی هم با ساختن و تأسیس سروکار دارد و هم با تخریب هرگونه کلیت همه‌جانبه، خواه یک متن باشد، خواه یک نظریه، گفتمان ساختار، بنا، مجموعه یا نهاد.

در این رابطه، دریدا می‌خواهد این رابطه اثرات ثابت و بی‌ثبات‌سازی را از طریق دو قرائت در هر تحلیل نشان دهد. قرائت اول، مروری است بر تفسیر مسلط یا رژیم حقیقت که نشان می‌دهد چگونه یک متن، گفتمان یا نهاد به «اثرات ثابت» نایل می‌شود. این قرائت، تکرار یا تقلید صادقانه روایت مسلط از طریق مفروضه‌های بنیادین آن و تکرار و انجام مراحل مرسوم در آن بحث است. در اینجا نکته این است که مشخص شود چگونه یک متن، گفتمان یا نهاد، در خود منسجم، قابل فهم، هماهنگ و ثابت می‌شود. قرائت دوم، با یادآوری متقابل قرائت و با تأکید بر نکات متغیر درون یک متن، گفتمان یا نهاد، آن را برابر هم می‌زند. قرائت دوم، نقش‌های درونی قرائت نخست را نشان می‌دهد و اینکه چگونه به طور ناقص و ناکافی بر روی این تنش‌ها سرپوش گذاشته می‌شود.

در مجموع، پنج تبیین در استیلای نظریه‌های روابط بین‌الملل غربی ذکر شده که به قرار ذیل است:

- نظریه‌های غربی روابط بین‌الملل، راه درست شناخت روابط بین‌الملل را پیدا کرده‌اند.
- نظریه‌های غربی روابط بین‌الملل، به قول گرامشی چیرگی یافته‌اند.
- نظریه‌های غیرغربی روابط بین‌الملل، به راستی وجود دارند، ولی از نظر پنهانند.
- شرایط محلی، مانع تولید نظریه‌های غیرغربی روابط بین‌الملل می‌شود.
- غرب خیلی زودتر در این راه گام گذاشته است و جهان غیرغرب در حال جبران

عقب افتادگی خود است.

همان‌گونه که از مباحث فوق استنباط می‌شود، در مقطعی از تاریخ و عمدتاً دوران مدرنیته، برداشت خاصی از کلیه پدیده‌های طبیعی و اجتماعی- انسانی به عنوان علم مدرن ظهور و بُروز یافته که واجد ویژگی‌هایی همچون لازمان و لامکان بودن، تکیه بر مشاهده مستقیم غرب‌محور و تعمیم‌پذیر بودن است و به تدریج با طرد و کنارگذاشتن سایر برداشت‌های بی‌بدیل، ادعای بلا منازع بودن و غلبه و سیطره‌جویی داشته است. اما با درهم شکسته شدن مبانی نظری و مفروضاتِ اصلی علوم اثبات‌گرای مدرن و طرح نظریات انتقادی به‌طور اعم، سایر حوزه‌های فکری و جغرافیایی نیز مجالی برای عرض‌اندام پیدا کردند. در این بین، در حوزه روابط بین‌الملل، چند صباحی است که دیدگاه‌های گوناگونی از سوی اندیشمندان اسلامی و ایرانی مطرح شده است، اما آنچه نویسنده‌گان این نوشتار بر آن تأکید دارند این است که با تعمق و ریشه‌یابی در مبانی و چهار چوب‌های نظریه‌های مختلف روابط بین‌الملل، می‌توان دریافت که این حوزه عمدتاً وامدار سایر حوزه‌های علم و علی‌الخصوص اندیشه و فلسفه سیاسی است. همان‌گونه که در جای دیگر از این نوشتار نیز سخن به میان رفت، نظریه‌های واقع‌گرایی، لیبرالیستی، انتقادی، پست‌مدرن، مکتب انگلیسی، سازه‌انگاری و حتی فمینیستی روابط بین‌الملل شدیداً مرهون تلاش‌های اندیشه‌ورزی اندیشمندان سیاسی همچون هابز و ماکیاول، کانت و باتیز و جرمی بتام، مکتب فرانکفورت، نیچه، میشل فوکو و دریدا و لیوتار، گروسیوس، آنتونی گیدنز و روی باسکار و جسوپ و ... هستند. در واقع، محصولات فکری این اندیشمندان در طول قرون گذشته، دستمایه‌ای شد تا در قرن بیستم و بعد از پایه‌گذاری آکادمیک رشته روابط بین‌الملل از ۱۹۱۹ به بعد، نظریات مختلف روابط بین‌الملل شکل گیرند.

با تعمق و تفکر در جریان و سیر اندیشه‌ورزی در حوزه سیاست در اسلام، می‌توان انبان گرانبهایی از اندیشه‌های سیاسی در این مکتب مشاهده کرد، اما آنچه مانع باز تولید این اندیشه‌ها از حوزه اندیشه‌ورزی سیاسی به حوزه روابط بین‌الملل است، علاوه بر عقب‌ماندگی چندین صد ساله جوامع اسلامی، مربوط به هژمونی فکری- نظری و عملی

حوزه غرب و دوره مدرنیته می‌شود که در صفحات پیش بدان اشاره شد. در ادامه، ضمن اشاره به چنین اندیشه سیاسی در اسلام و شاخصه‌های آن، تحولات اندیشه سیاسی - اسلامی مورد بررسی قرار خواهد گرفت و به وجوده بارز آن‌ها خواهیم پرداخت که می‌تواند در راستای نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل مفید واقع شود.

### اندیشه سیاسی اسلام

اگر بتوان تعریف‌هایی برای زمینه‌های مختلف علمی و پژوهشی مطالعات اسلامی مثل فقه سیاسی یا کلام سیاسی ارائه داد، این کار در خصوص مفهوم اندیشه سیاسی اسلام دشوار می‌نماید؛ زیرا در مطالعات سیاسی اسلام، بعید است که بتوان اندیشه سیاسی را یک رشته و زمینه علمی یا روش خاص دانست. با این حال، این مطالعات را می‌توان عام و شامل فرض کرد که ناظر بر تمام رشته‌ها و زمینه‌های علمی است.

آیت الله عمید زنجانی برای مفاهیم اندیشه سیاسی، نظریه سیاسی و تئوری سیاسی، تقدم و تأخیر قائل است و بین آن‌ها ربط وثيق منطقی ایجاد می‌کند. او در تشبیه وضعیت با مهندسی ساختمان، اندیشه سیاسی را به مثابه طرح و نقشه ساختمان، نظریه سیاسی را به مثابه پی‌ریزی و زیرسازی آن، و تئوری سیاسی را به مثابه شیوه و شگرد اجرای عملیات و تحقق آن می‌داند. دیدگاه استاد عمید زنجانی بدیع می‌نماید (عمید زنجانی؛ ۱۳۷۴: ۲۸)، اما شاخص‌هایی به دست نمی‌دهد که کدام دسته از مباحث را اندیشه سیاسی و کدام دسته را نظریه سیاسی به حساب آوریم. برخی از تعاریف سعی کرده‌اند شاخص‌های دقیق‌تری ارائه دهند و حد و مرز محتوایی و روشی مشخصی برای آن تعیین کنند. براساس تعریف ریمون آرون، اندیشه سیاسی عبارت است از کوششی برای تعیین اهدافی که به اندازه معقولی احتمال تحقق دارد و نیز تعیین ابزارهایی که در حد معقولی می‌توان انتظار داشت و موجب دستیابی به آن اهداف بشود. به نظر دکتر بشیریه، اندیشه سیاسی خصلتی عمل‌گرایانه‌تر دارد و گرایش‌های انتزاعی‌تر فلسفه سیاسی و مباحثی مثل دلائل، ضرورت و مبانی حکومت در آن دیده نمی‌شود. (بشیریه، ۱۳۷۸: ۱۷-۱۶)

براساس رویکرد فوق، اندیشه سیاسی اگرچه ممکن است تا حدی توصیفی یا تبیینی باشد، اما اصولاً هنجاری است؛ یعنی به چگونگی سازمان دادن به زندگی سیاسی براساس اصول نظری یا اخلاقی ویژه‌ای می‌پردازد. اندیشه سیاسی اخلاقاً دل‌گران وضعیت بشری است و از این لحاظ به ایدئولوژی سیاسی نزدیک می‌شود. وظیفه اندیشه سیاسی نه فقط توضیح علمی، بلکه تغییر واقعیت همراه با سرزنش یا تأیید اخلاقی است. اندیشه سیاسی، بر خلاف نظریه سیاسی، نه اجزا، بلکه کلیت را موضوع مطالعه خود قرار می‌دهد و تلاش می‌کند پدیده‌های پراکنده را چنین تبیین کند که گویی ضرورتاً رابطه‌ای انداموار بین آن‌ها وجود داشته است. اندیشه سیاسی اگرچه ممکن است در مواردی ایدئولوژیک باشد، اما همچنین معطوف به شناخت است.

لئو اشتراوس نگاه دیگری دارد؛ او با تفاوت قائل شدن بین نظریه سیاسی و فلسفه سیاسی، هر دو را بخشی از اندیشه سیاسی به حساب می‌آورد. به نظر او، اندیشه سیاسی تأمل درباره آرای سیاسی یا ارائه تفسیری از آن‌هاست و منظور از آرای سیاسی، خیال، مفهوم یا هر امر دیگری است که برای تفکر درباره آن، ذهن به خدمت گرفته شود و با اصول سیاست نیز مرتبط باشد. (اشتراوس، ۱۳۷۷: ۵)

بنابراین، اندیشه سیاسی مفهومی عام و کلی است که هر گونه تفکر کردن در موضوع سیاست را - چه آگاهانه، و چه ناآگاهانه و صیقل ناخورده - شامل می‌شود. اندیشه سیاسی به عنوان جزئی از شبکه اندیشه بشر، در تلاش او برای تعریف، تبیین و تعیین مناسبات خود با خارج، همیشه با زندگی اجتماعی انسان همراه بوده است. هدف اندیشه سیاسی، نه کشف حقیقت سیاست، بلکه کوششی عملی برای یافتن راههایی در جهت افزایش کارآمدی، تنظیم و اداره بهتر مدینه بوده است. فرهنگ رجایی با استناد به تعریف یکی از صاحب‌نظران کشورمان، آن بخش از تفکر سیاسی را اندیشه سیاسی می‌نامد که در گفتمان یک تمدن با آمریت سروکار دارد و به پرسش‌هایی می‌پردازد که فهم و دریافت ظرافت‌های آمریت را تسهیل می‌کند. (رجایی، ۱۳۷۵: ۱۴-۱۵) البته باید بین مفهوم اندیشه سیاسی اسلام و اندیشه سیاسی در اسلام تمایز قائل شویم و بر این اساس می‌توان

## تعاریف زیر را ارائه داد:

اندیشه سیاسی اسلام، عبارت است از هرگونه بحث هنجاری منسجم مرتبط با قدرت و حکومت که به قرآن و سنت مستند باشد، اما اندیشه سیاسی در اسلام، عبارت است از هرگونه بحث درباره مباحث مسلمانان که مرتبط با قدرت و حکومت و مستند به قرآن و سنت باشد. به عبارت دیگر، اندیشه سیاسی اسلام پرداختن به مباحث سیاسی قرآن و سنت، با رویکرد حل مشکلات سیاسی در ابعاد نظری و عملی است و اندیشه سیاسی در اسلام پرداختن به مباحث نویسنده‌گانی است که مباحث سیاسی قرآن و سنت را به هر نحو مطرح کرده‌اند. در مفهوم اخیر، کلمه جهان قبل از اسلام حذف شده است و اصل آن اندیشه سیاسی در جهان اسلام و متراffد آن اندیشه سیاسی مسلمانان است. با توجه به مباحثی که تا اینجا گذشت، چند نکته می‌توان مطرح کرد:

۱. مهم‌ترین ویژگی روش‌شناختی پژوهش‌های اندیشه سیاسی اسلام، استناد به قرآن و سنت است و تحقیقات اندیشه سیاسی اسلام، مباحث اساسی است که برای پاسخ به پرسش اصلی تحقیق، به قرآن و سنت استناد می‌کند یا مستقیماً به مباحث سیاسی قرآن و سنت می‌پردازند. بر این اساس، اولاً، تحقیقاتی که در آن‌ها استناد به قرآن و سنت، جنبه فرعی و حاشیه‌ای دارد، جزو اندیشه سیاسی اسلام محسوب نمی‌شوند. ثانیاً، اگر یک فرد غیرمسلمان، در پاسخ به سؤال اصلی تحقیق یا مستقیماً به مباحث سیاسی قرآن و سنت پردازد، مباحث او جزو اندیشه سیاسی اسلام محسوب می‌شود.

۲. مهم‌ترین ویژگی روش‌شناختی مباحث اندیشه سیاسی در اسلام این است که به افکار و دیدگاه‌های اندیشمندان و نویسنده‌گان مسلمانی می‌پردازد که مستقیماً در پاسخ به سؤال اصلی، به مباحث سیاسی قرآن و سنت توجه کرده‌اند. بر این اساس، اولاً، غیرمسلمانانی که به بحث در مباحث سیاسی قرآن و سنت پرداخته‌اند، از دایره این تحقیقات خارجند، ولی پژوهشگر اندیشه سیاسی در اسلام می‌تواند غیرمسلمان باشد. ثانیاً، کلیه مباحث سیاسی متفکران مسلمان اعم از فقه سیاسی،

کلام سیاسی، فلسفه سیاسی اسلام و اندیشه سیاسی اسلام، موضوع اندیشه سیاسی در اسلام قرار می‌گیرند.

### شاخص‌های اندیشه سیاسی در اسلام

شاخص‌های اندیشه سیاسی در اسلام را می‌توان به قرار ذیل دانست:

۱. موضوع: مباحث و مسائل سیاست و حکومت در اندیشه دانشمندان مسلمان.

موضوع اندیشه سیاسی در اسلام، پرداختن به مباحث فکری حوزه سیاست است که به وسیله دانشمندان مسلمان از آغاز تاکنون مورد بحث قرار گرفته است، اعم از اینکه این مباحث در حوزه فقه سیاسی، فلسفه سیاسی اسلام، کلام سیاسی اسلام و ... قرار گیرند.

۲. هدف: بررسی، شناخت، تحلیل، نقد و بهره‌برداری از دیدگاه‌های دانشمندان مسلمان در مباحث سیاسی.

۳. مخاطب: پژوهشگران و اندیشمندان سیاسی، حاکمان و مدیران، قانون‌گذاران و فعالان سیاسی - اجتماعی.

۴. نوع بحث: درون‌دینی، معطوف به گفتمان دانشمندان و جامعه در دوره مورد بحث.

۵. منبع: کلیه آثار دانشمندان مورد بحث.

۶. سخن سؤالات: پرسش‌های کنجکاوانه برای فهم اندیشه‌ها و دیدگاه‌های سیاسی دانشمندان مسلمان و منطق آن.

با عنایت به توضیحات فوق، در ادامه به تحولات اندیشه سیاسی در اسلام و به خصوص اندیشه‌های شیعی اشاره و سپس بهره آن را در نظریه‌پردازی امروزین در روابط بین‌الملل عنوان خواهیم کرد.

## رویکردی بر سیر تحولات تاریخ اندیشه سیاسی در اسلام

پویایی اندیشه سیاسی اسلام، از خصیصه‌های بارز این مکتب در تجزیه و تحلیل تحولات همه‌جانبه و رویارویی و هماوردی با چالش‌های حیات اجتماعی مسلمانان است. بنیاد اساسی این پویایی را نیز باید اجتهاد و جستجو کرد. عنصر اجتهاد در فراگرد تکوین خود در حوزه معرفت سیاسی، چهار دوره مشخص را برای تاریخ تحولات اندیشه سیاسی اسلام و به خصوص شیعه رقم زده است. چنانچه در ذیل خواهیم دید، حقیقت مفاهیم سیاسی، تحت تأثیر علم کلام، فقه، فلسفه، اخلاق و سایر شعبه‌های حکمت قرار می‌گیرد.

### دوره اول: دوره تفوق کلامی سیاست

در این دوره، بیشترین تأملات سیاسی، در مفاهیم علم کلام پایه‌ریزی می‌شود. مباحث بنیادین متکلمین در خصوص خلافت، امامت، ولایت، عدالت، جبر، آزادی، حُسن و قبح عقلی، حُسن و قبح ذاتی، قوانین پایدار تحولات اجتماعی و غیره، نمایه‌های بارز مباحث سیاسی قلمداد می‌شود. بنابراین، در چنین جایگاهی ماهیت قدرت سیاسی در علم کلام مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد و سیاست، همزاد با اصول دین ترسیم می‌شود.

### دوره دوم: تکوین اندیشه سیاسی در فلسفه

این دوره، تقریباً از غیبت کباری امام عصر (عج) آغاز می‌شود. با شروع این دوره، جنبه‌های کلامی سیاست، به دلیل ضایعات واردہ بر شیعیان و قتل عام‌های ظالمانه خلفای اموی و عباسی، جلوه‌های خود را از دست می‌دهد و غیبت امام از عینیت جامعه نیز به این هجران غمانگیز کمک می‌کند و سیاست از محور مباحث کلامی که بر سه پایه وحی، عقل و نقل قرار داشت، به کلی خارج می‌شود و در چنبر عقل گرفتار می‌آید. آشنایی مسلمانان با فلسفه یونان، مخصوصاً متدلوزی دو حکیم گرانقدر، افلاطون و ارسطو، تأثیر قابل ملاحظه‌ای در تکوین اندیشه سیاسی در مبانی فلسفی می‌گذارد. فیلسوفان مسلمان

با بهره‌گیری از مبانی عقلی و سنت‌های فلسفی، مباحثی پیرامون معرفت سیاسی و ارائه مدینه‌های فاضله در بخش حکمت عملی به رشته تدوین در می‌آورند. ظهور بزرگانی چون فارابی، ابن‌سینا، خواجه نصیرالدین طوسی و دیگر حکمای شیعه و آرای آن‌ها، نمودهای بارز جنبه فلسفی سیاست در این دوران هستند و کتاب‌های آراء اهل المدینه الفاضله و السیاست المدینه حکیم ابونصر فارابی، بخش سیاست کتاب شفای حکیم بوعلی سینا و کتاب اخلاق ناصری خواجه نصیرالدین طوسی، جلوه‌های عینی و تجلی و تکوین سیاست بر مبنای فلسفی هستند. این دوران در حدود سال‌های ۴۰۰ هجری قمری آغاز می‌شود و تا حدود سال ۶۰۰ ادامه می‌یابد.

در این دوره، اندیشه سیاسی تا حدود قابل توجهی از مفهوم امامت و ولایت خالی می‌شود و حکومت شرعی جای خود را به حکومت عقل در معنای فلسفی آن می‌دهد. نظریه فیلسوف پادشاه افلاطون و حکومت حکمای ارسطو تا حدود زیادی بر اندیشه علمای شیعه تأثیر می‌گذارد. نمایه‌های بارز این تأثیر را می‌توان در نظریه رئیس علی الاطلاق فارابی و یا ریاست عظمی یا ریاست افضل خواجه نصیرالدین طوسی مشاهده کرد.

### دوره سوم: تکوین اندیشه سیاسی در فقه

در این دوره، مباحث سیاسی در قالب ابواب فقه چون باب امر به معروف و نهی از منکر، باب جهاد، باب قضا، باب امور حسیه، باب ولايت، باب وکالت و دیگر ابواب فقه تکوین می‌یابد. این دوره، تقریباً از سال ۷۰۰ هجری آغاز می‌شود و تا قرن ۱۴ بر حیات سیاسی شیعیان سایه می‌افکند. برخلاف دوره دوم که اندیشه سیاسی در چنبر عقل گرفتار آمده بود و لابه‌لای نظریه‌های حکومت حکما به دنبال سازمان عقلی برای ایجاد حکومت اسلامی می‌گشت و تا حدودی نیز عنصر سیاست از شریعت خارج شده بود، در دوره سوم، سیاست به جد از فلسفه چرخش می‌کند و به شریعت بر می‌گردد. با این حال، این بار به جای طرح در جایگاه اصلی خود در علم کلام، در علم فقه و فروع دین

حای می‌گیرد و ولایت که بنیاد اساسی نظریه سیاسی شیعه بود، در این دوره در قالب ابواب فقه محدود می‌شود. این حصر نیز مانند حصر عقلی، نتایج کاملاً پسندیده‌ای برای معرفت سیاسی شیعه به بار نمی‌آورد؛ زیرا مباحث پایه سیاست را که جایگاهش در اصول دین بود، به فروع دین تنزل می‌دهد و نظریه سیاسی اهل سنت در باب ولایت، عملاً بر اندیشه شیعه تأثیر می‌گذارد. در این دوره، ولایت دقیقاً از کلام رانده و در فقه مدفون می‌شود و هر چند هم ادله فقهی شکوفا شد، چون در جایگاه اصلی خود قرار نگرفته بود، آن رویش و بالندگی را نداشت.

نمودهای جلوه فقهی سیاست را نیز می‌توان در نوشته‌های مرحوم نراقی در کتاب عواید الایام، کتاب شرایع الاسلام مرحوم محقق، کتاب شریف جواهر الكلام مرحوم نجفی، کتاب مصباح الفقیه مرحوم آقا رضا همدانی، کتاب گرانقدر مکاسب شیخ انصاری، اندیشه‌های مرحوم آخوند خراسانی، کتاب تنبیه الامة و تنزیر الملة مرحوم میرزا نائینی و حتی کتاب دراسات فی ولایة الفقیه و فقیه الدوّلة الاسلامیة از آیت الله منتظری به خوبی مشاهده کرد.

#### دوره چهارم: بازگشت سیاست به جایگاه خود در علم کلام

دوره چهارم اندیشه سیاسی شیعه، دوره غوغای نظریه‌های سیاسی است. در این دوره، دایره تعلیم شریعت از حوزه مدارس دینی خارج و به محیط علمی مراکز نوینی چون دانشگاهها و مدارس جدید کشیده می‌شود. ابزار و ایدئولوژی تمدن جدید، به مجادله و مقابله با دین بر می‌خizد و پاسداران اندیشه دینی در برخورد با این تحولات، با بهره‌گیری از عنصر اجتهاد، به استنباط و استنتاج فهم نوینی از معرفت سیاسی دست می‌زنند. بی تردید این فهم نوین، خاستگاه جدیدی را برای سیاست شیعه مطرح می‌سازد که گستره آن، از نظارت عالیه بر نظام سیاسی جهت جلوگیری از عدول از قوانین الهی، به کسب قدرت برای ایجاد یک نظام سیاسی مبتنی بر شریعت کشیده می‌شود.

برآیند تعاملات اندیشه سیاسی با فرهنگ نوین و تهاجمات ایدئولوژی تمدن جدید

در قرن اخیر را باید به طور عمومی و عمدۀ در دو گرایش اساسی جستجو کرد. عده‌ای از محققان، دانشمندان و مجتهدان شیعه در برخورد با این تحولات، تمام تلاش خود را برای ارائه فهم جدیدی از معرفت دینی به کار گرفتند تا این فهم جدید توانایی پاسخگویی به یافته‌های زمان و انطباق این یافته‌ها را با شریعت داشته باشد. از دیدگاه پیروان این بینش، شریعت توانایی پاسخگویی به کلیه مشکلات انسان را در حیات اجتماعی در همه دوران دارد؛ بنابراین، برای انطباق دین با فرهنگ جدید، نوآوری در ماهیت شریعت نه تنها ضرورتی ندارد، بلکه در تضاد با فلسفه رسالت انبیا و خاتمتیت نبوت است.

آنچه که اساس این بینش را سازماندهی می‌کند، نویاوری و نوفهمی شریعت است، نه نوآوری در دین؛ زیرا اصل دین، حقیقتی زنده، با ثبات و پایدار است. فلسفه تداوم حیات جامعه نیز اعتصام به این حقیقت پایدار است. بنابراین، پذیرش هرگونه نوآوری در بنیادهای این حقیقت، مغایر با فلسفه کمال قوانین الهی و خاتمتیت فلسفه نبوت بوده، مفهوم نوآوری در بینش بهمنزله پذیرش نقصان و کاستی و فساد در دین است. پیروان این نظریه را احیاگران اندیشه دینی و جنبش آنها را جنبش احیاگری نام می‌گذاریم.

در مقابل احیاگران اندیشه دینی، عده‌ای از متفکران و روشنفکران شیعه قرار دارند که انطباق شریعت را با تحولات جدید، به‌گونه‌ای دیگر تفسیر می‌کنند. در فهم این عده، شریعت حقیقتی است که بسیاری از قواعد و قوانین و احکام آن در شرایطی خاص برای فرهنگ و بستر زمانی خاص تدوین شده است. این شرایط در عمل، شریعت را در پاسخگویی به نیازهای جامعه بشری، در موقعیتی بحرانی قرار می‌دهد. برای انطباق شریعت با چنین بحرانی، ضرورت نوآوری، ضدیتی با حقیقت مذهبی ندارد، بلکه اقدامی حیاتی است که ضامن بقای دینداری در تهاجمات فرهنگ جدید غرب می‌شود. دین، ناچار از بهکارگیری علوم جدید و تلفیق با آن است. در این تلفیق، حل معضلات جامعه، جز بر مبنای فقه پویا و بهره‌گیری از معرفت‌شناسی و روش‌شناسی تمدن نوین امکان‌پذیر نیست. پیروان این مشرب را اصلاحگران دین و جنبش آنها را جنبش اصلاح‌حیگری نام می‌گذاریم.

## نظریه روابط بین‌الملل ایرانی- اسلامی؟

سخن از نظریه روابط بین‌الملل با بارزه‌های ایرانی- اسلامی از این معما حکایت دارد که سرچشمۀ نظریه‌های روابط بین‌الملل آشکارا با توزیع جهانی موضوعات آن همخوانی ندارد. در واقع، این بخشی از این پرسش کلان در حوزه گفتمانی غیرغرب است که «چرا نظریه غیرغربی روابط بین‌الملل وجود ندارد». یکی از پاسخ‌های غرب به این پرسش آن است که اگر در گذشته «نظریه سیاسی»، در مقابل «نظریه روابط بین‌الملل»، به مفهوم «زندگی خوب» در برابر «نظریه بقا» می‌پرداخت، معادل امروزی زندگی خوب در روابط بین‌الملل- صلح مردم‌سالارانه، وابستگی متقابل و همگرایی و نظم و ترتیب نهادینه و نیز مناسبات به‌هنگار و نتایج قابل محاسبه - را عمدتاً می‌توان در غرب سراغ گرفت، حال آنکه کشورهای غیرغربی همچنان قلمرو تنازع برای بقا هستند. امروزه نگاه‌ها در باب نظریه‌های غیرغربی روابط بین‌الملل معطوف به آسیاست، چرا که این قاره یگانه کانون غیرغربی قدرت و ثروت است و هم به این دلیل که آسیا تاریخ بلندی از مناسبات بین‌المللی دارد که کاملاً متفاوت با تاریخ روابط بین‌الملل غرب است. امروزه اعتقاد بر این است که نظریه روابط بین‌الملل فی‌نفسه ذاتاً غربی نیست، بلکه حوزه گشوده‌ای است و نامعقول نیست اگر انتظار داشته باشیم غیرغربیان دست‌کم به همان نسبت که در عمل روابط بین‌الملل شریکند، در نظریه‌پردازی آن نیز سهم داشته باشند.

به‌طور کلی می‌توان چهار نوع اصلی از آثار را به عنوان نظریه‌های غیرغربی در حوزه روابط بین‌الملل مشخص ساخت:

- نخست، مشابه تکیه‌ای که نظریه‌های غربی روابط بین‌الملل روی چهره‌هایی چون توسيیديد، هابز، ماکياولی، کانت و غيره دارند، در آسیا نیز سنت‌های باستانی و اندیشه‌های قدیمی چهره‌های مذهبی، سیاسی و نظامی مانند سون تزو، کنسیوس و کاتیلیه و متفکرین ایرانی- اسلامی مانند بوعلی سینا، فارابی، خواجه نظام الملک و ... را داریم که درباره تمامی آن‌ها برخی متون دست اول یا دوم از نوع نظریه سیاسی وجود دارد.

- گروه دوم به افکار و رویکردهای سیاست خارجی رهبران آسیا مانند نهرو، مائو، آنگ سان میانماری، خوزه ریتسال فیلیپینی و امام حمینی(ره) باز می‌گردند.
- سومین نوع آثار، متعلق به غیرغربیانی است که اندیشه‌های غربی نظریه روابط بین‌الملل را پذیرفته‌اند. نمونه‌های این دسته شامل ای. پی. رانا و کانتی باجپای در هند، چونگ این مون در کره، موتیا آلاگاپای مالزیایی، اینوگوشی در ژاپن و یونگ‌جین ژانگ چینی می‌شود.
- دسته چهارم با بررسی رویدادها و تجربیات آسیا، مفاهیمی را بسط می‌دهند که می‌توان آنها را همچون ابزاری برای تحلیل الگوهای کلی‌تر در روابط بین‌الملل و تعیین جایگاه آسیا در کل نظام بین‌الملل و مقایسه آن با سایر بخش‌های جهان به کار برد. برخی از عالی‌ترین این مفاهیم شامل «همبودهای انگارشی» اندرسون و «شکل‌های روزمره مقاومت» اسکات هستند.

آنچه در مورد دانش سیاسی در مکتب ایرانی - اسلامی می‌توان بازگو کرد آن است که در جهان نگرش‌های اسلامی - ایرانی مبناهایی برای شیوه‌های متفاوتی از سازمان دادن دانش ناظر بر روابط بین‌الملل وجود دارد. این شیوه‌های متفاوت، بر قدرت اندیشه‌هایی چون ایمان، عدالت و کوشش در جهت زندگی خوب آکنده از معنویت مذهبی و نه صرفاً تعقیب منافع مادی و قدرت مبتنی هستند. اما جهان اسلام در مقام یک منطقه، از حيث توانایی به اجرا گذاشتن عملی نظریه‌های اسلامی دچار مشکل است. شاید این وضع تنها نتیجه این واقعیت نباشد که جهان اسلام فاقد آن استقلال مادی است که بتواند جهان‌نگرش‌های بدیلی عرضه دارد و به آن پاییند بماند، بلکه از آن گذشته به این هم بازمی‌گردد که در جهان اسلام، گفتمان‌ها در عین پویا بودن چندپاره هم هستند.

### نتیجه‌گیری

همان‌گونه که مفروض این نوشتار عنوان می‌دارد، در دوره‌ای از تاریخ حیات بشری (مدرنیته) برداشت خاص و ویژه‌ای از کلیه پدیده‌های طبیعی و اجتماعی مطرح و سپس

با طرد و کنار گذاشتن سایر برداشت‌های بدیل، قرائت انحصاری از آن قلمرو دانش به صورت هژمونیک ارائه شد. در حوزه اندیشه‌ورزی روابط بین‌الملل نیز که سابقه‌ای صد ساله به صورت مدون و آکادمیک دارد، قرائت مذکور در قالب «جريان متعارف بین‌الملل»<sup>۱</sup> خود را برای چندین دهه، تنها روایتگر این حوزه معرفی کرد. اما با عنایت به تحولات اواخر دهه ۱۹۸۰ و اوایل ۱۹۹۰ و زیر سؤال رفتن مبانی و مفروضات این جريان که عمدتاً ریشه در اثبات‌گرایی داشت، فضا و مجال تنفس و رشد و نمو سایر بدیل‌ها فراهم آمد. یکی از این بدیل‌های مورد اشاره، نظریه‌پردازی اسلامی – ایرانی از روابط بین‌الملل است. همان‌گونه که بیشتر نظریه‌های روابط بین‌الملل، مرهون تلاش‌های اندیشه‌ورزی فلسفی و اندیشه سیاسی غرب محور خود هستند، تولیدات و دستمایه‌های اندیشه‌های سیاسی در اسلام و ایران نیز می‌توانند در امر نظریه‌پردازی به صورت یکی از نظریات بدیل در حوزه روابط بین‌الملل خود را معرفی کنند. نظریه‌ای که به جای مفروض گرفتن مادی محوری، آنارشیک دانستن محیط بین‌الملل، قدرت محور بودن، جایگاه اساسی قائل شدن برای دولت، تفکیک محیط سیاسی داخلی و سیاست خارجی و ...، برداشت متفاوتی از روابط بین‌الملل را براساس مفاهیم و آموزه‌های اسلامی ارائه کند.

## کتابنامه

۱. اشتراوس، لئو، ۱۳۷۳، فلسفه سیاسی چیست؟، ترجمه فرهنگ رجایی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
۲. بشیریه، حسین، ۱۳۷۸، تاریخ اندیشه سیاسی در قرن بیستم، تهران، نشر نی.
۳. دیوتیاک، ریچارد و دردریان، جیمز، ۱۳۸۰، نظریه انتقادی، پست مدرنیسم، نظریه مجازی در روابط بین المللی، ترجمه حسین سلیمی، تهران، گام نو.
۴. رجایی، فرهنگ، ۱۳۷۵، تحول اندیشه سیاسی در شرق باستان، تهران، به نشر قومس.
۵. زرگر، افشین ۱۳۸۸، دانستنی‌های سیاست: دانش روابط بین الملل (هدف، موضوع، روش)، تهران، نشر برنامه ریزی اجتماعی و مطالعات فرهنگی.
۶. سیف‌زاده، حسین ۱۳۸۶، اصول روابط بین الملل الف و ب، تهران، نشر میزان.
۷. سیف‌زاده، حسین، ۱۳۹۰، نظریه پردازی روابط بین الملل: مبانی و قالب‌های فکری، تهران، نشر سمت.
۸. سریع‌القلم، محمود، ۱۳۷۱، سیر روش و پژوهش در روابط بین الملل، تهران، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.
۹. عمید زنجانی، عباس‌علی، ۱۳۷۴، مبانی اندیشه سیاسی اسلام، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۱۰. فرانکل، جوزف، ۱۳۷۶، روابط بین الملل در جهان متغیر، ترجمه عبدالرحمن عالم، تهران، انتشارات دفتر سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه.
۱۱. فلاحتی، علی، ۱۳۸۰، «سازنده‌گرایی در سیاست خارجی»، مجله راهبرد، شماره ۲۱.
۱۲. قوام، عبدالعلی، ۱۳۸۶، اصول سیاست خارجی و سیاست بین الملل، تهران، نشر سمت.
۱۳. قوام، عبدالعلی، ۱۳۸۸، روابط بین الملل، نظریه‌ها و رویکردها، تهران، نشر سمت.
۱۴. کلارک، یان، ۱۳۸۲، جهانی‌شدن و نظریه روابط بین الملل، ترجمه فرامرز تقی‌لو، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.
۱۵. مشیرزاده، حمیرا، ۱۳۸۳، «سازه‌انگاری به عنوان فرانتزیه روابط بین الملل»، فصلنامه سیاست، شماره ۶۵.
۱۶. مشیرزاده، حمیرا، ۱۳۸۶، تحول در نظریه‌های روابط بین الملل، تهران، نشر سمت.
۱۷. مشیرزاده، حمیرا، ۱۳۹۰، «تحولات جدید نظری در روابط بین الملل: زمینه مناسب برای نظریه پردازی بومی»، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال ششم، شماره دوم.
۱۸. مسعودی، حیدرعلی، ۱۳۸۹؛ تحول رشته روابط بین الملل: از هژمونی آمریکایی تا بسترها دانش جهانی، در: حمیرا، مشیرزاده و نبی‌الله ابراهیمی، تحول مفاهیم در روابط بین الملل، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.

۱۹. لینکلت، آندره، ۱۳۸۵، ماهیت و هدف نظریه روابط بین‌الملل، ترجمه لیلا سازگار، تهران، انتشارات مرکز وزارت امور خارجه.
۲۰. محکی، علی اصغر، ۱۳۸۰، «رسانه‌های جهان‌گستر و روابط بین‌الملل»، فصلنامه پژوهش و سنگشن، تهران، ۱۳۸۰، شماره ۲۵.
۲۱. هالستی، کی جی، ۱۳۸۸، مبانی تحلیل سیاست بین‌الملل، ترجمه بهرام مستقیمی و مسعود طارم سرای، تهران، انتشارات وزارت امور خارجه.
- 22.Der Derian, J. (1988). Philosophical Traditions in International Relations, Millennium, Vol. 12. No2.
- 23.Foucault, M. (1978). The History of Sexuality: An Intonation (Middlesex press).
- 24.Foucault, M. (1987). Nietzsche, Genealogy, History, in M. Gibbons (ed) Interpreting politics, London.
- 25.Barnett, M. (1998). Dialogues In Arab Politics: Negotiations in Regional Order, Columbia University Press, New York.